

# دادگاه حافظ

## دادخواست یک مترجم

### فرید جواهر کلام

می کرد، باز هم کلاه سرش می رفت.

این در عرصه‌ی نویسندگی و قلم بود، در سایر شئون زندگی نیز همین طور، هم شکست می خورد و هم کلاه سرش می رفت. کلاه‌های کوچک را لاسیبلری در می کرد، کلاه‌های بزرگ را نزد دوستانش به صورت شکوه و گله بازگو می کرد. دوستان صمیمی اش به او می گفتند: «فلانی تو که این همه کلاه سرت رفته، چشمانتو واکن، دقت کن که دیگر کلاه سرت نرود».

آن وقت او هم جواب ملانصرالدین را می داد: «آخه، هر بار یک رنگ جدید به کار می برند، هر دفعه با یک شگرد تازه جلو می آیند».

باری، آقای هالو با همین ترجمه و نویسندگی، سالیان جوانی را پشت سر گذاشت تا این که یک روز دوست کارکشته‌یی به او گفت: «فلانی، تو با این شیوه ترجمه و نویسندگی داری سر خود تو به در و دیوار می زنی، بیا یکی دو کتاب معتبر و سنگین بگیر و ترجمه کن که این‌ها به یادگار سال‌های سال باقی بماند».

آقای مترجم فکری کرد و چون به حسن نیت این دوست اطمینان داشت، گفت: «حاضر، به شرطی که شما خودتان این یکی دو کتاب معتبر و مهم را به من بدهید».

چند روز گذشت، آن دوست فرزانه‌ی کارکشته، دو جلد کتاب قطور و سنگین و پُرطمطراق از دو نویسنده‌ی بسیار معروف خارجی به دست او داد. مترجم به اصطلاح پیشکسوت مدتی این کتاب‌ها را مطالعه کرد. در دید او هر دو مشکل بودند، اما یکی از آن‌ها خیلی سنگین و پیچیده و درهم و ملقلق بود. مترجم سبک و وضع آن کتاب‌ها را برای آن دوست بازگو کرد، دوست محترم به وی گفت: «باشد هر جور هست، این دو کتاب را ترجمه کن. ضرر نمی کنی، کسانی هستند که می خوانند و قدر آن را می دانند».

آقای مترجم تمام کارهایش را کنار گذاشت و شروع به کار کرد. ترجمه‌ی این دو کتاب مدت یک سال و چند ماه به طول انجامید، تمام کارهایش را کنار گذاشت و شب و روز به آن‌ها پرداخت. یکی از کتاب‌ها که درباره‌ی مشرق زمین نوشته شده بود، نفس او را برید؛ به ناله افتاد، اما آن دوست فرزانه، مرتباً تشویقش می کرد. وقتی آن کتاب دشوار به پایان رسید، نشان به آن نشانی که در آخرش نوشت: «در ترجمه‌ی این کتاب هزار بار مُردم!» واقعاً هم این مشکل‌ترین کتابی بود که در عمرش خوانده بود.

□ سرو ارجمند و استاد گرامی جناب پروفیسور امین

عنوان یکی از همکاران آن مجله‌ی وزین، جسارت ورزیده بدین وسیله پیشنهاد می کنم در آن جریده‌ی شریفه که از هر گنجینه، در و گهری به خوانندگان مرحمت می کنید، از همین شماره صفحه‌یی به نام دادگاه حافظ امر به گشایش فرمایید.

گذشته از همه‌ی فضیلت‌های علمی و ادبی جناب عالی، کارشناس حقوقی هستید. من و بسیاری دیگر شما را در کسوت قضاوت، آن هم در دادگاهی در خارج از کشور در تصویرهایی مشاهده کرده‌ایم. به راستی و به حق، قضاوت در علم، ادب و حقوق زینده شماست.

در این دادگاه حافظ اهل قلم و دیگران، دادخواست خود را عرضه‌ی خواهند داشت. ما به هیچ وجه انتظار نداریم که دادخواهی مان ضمانت اجرایی داشته باشد. همین که درد دلی تشریح شد و فرزانه‌یی به سان جناب عالی نظر داد که کجای کار درست و کجا نادرست است، ما را بس. به قول فرویدیست‌ها درد دل کردن برای دوست، خود نوعی روانکاوایست و دست کم اندوه آدم را کاهش می دهد. اکنون نخستین دادخواست، با اجازه‌ی قاضی در دادگاه حافظ به صورت طنز و داستان وار عرضه می گردد تا خوانندگان با رغبت بیش تری بخوانند و خاطرشان شاد گردد. با تقدیم شایسته‌ترین احترامات.

### داستان کلاه

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا اصلاً کس دیگری نبود. در سرزمینی دور دست مترجمی بود که از راه قلم ارتزاق می کرد. او هم مترجم بود و هم نویسنده. این آدم خلیات درخور توجهی داشت، بدین سان که آدمی بود بی دست و پا و به اصطلاح عامیانه دست و پا چلولفتی! کم رو، خجالتی، تعارفی، محجوب، مأخوذ به حیا. یعنی در واقع تمام صفاتی را که برای موفقیت در جامعه لازم است او دارا بود! بدین ترتیب خوشبختانه مرتباً در زندگی کلاه سرش می رفت و شکست می خورد.

اگر کتاب ترجمه می کرد، کلاه سرش می رفت؛ اگر مقاله می نوشت، کلاه سرش می رفت؛ اگر خاطرات می نوشت، کلاه سرش می رفت؛ اگر داستان می نوشت، کلاه سرش می رفت؛ اگر تالیف

## بزرگ‌ترین کلاه

بعد از اتمام کار یک روز در ساعتی به خیال خودش سعد (که اتفاقاً بسیار هم نحس بود) این دو کتاب را برای چاپ و انتشار به یک جایی! برد. افراد مربوطه ترجمه‌ها را دیدند، خواندند و بعد از یکی دو روز پاسخ مثبت دادند. بعد مساله‌ی قرارداد پیش آمد، برای هر یک از کتاب‌ها یک قرارداد بستند. حالا، شرایط آن بماند، اهل قلم و قلم‌زن‌ها با این شرایط بهتر آشنا هستند، آقای هالو که خیلی سر این کتاب‌ها زحمت کشیده بود، گفت: «خب، حالا این کتاب‌ها کی از چاپ درمی‌آیند؟»

آن‌ها با خونسردی جواب دادند: «خیلی زود، ولی خودتان ببینید در قراردادی که امضا کرده‌اید، در مورد تاریخ انتشار کتاب چیزی ذکر نشده، ولی ما قول می‌دهیم، خیلی زود دربیابیم».

مترجم هم به دلش بد نیاورد، با خاطری خوش روانه خانه شد. مدت‌ها گذشت. مترجم برای احوال‌پرسی نزد آن‌ها رفته، پرسید: «چی شد آن دو کتاب؟»

- در نوبت قرار گرفته، مطمئن باشید در اولین فرصت چاپ می‌کنیم. بعد از این مرحله مدت‌های دیگر هم گذشت، باز مراجعه کرد. این دفعه کمی جدی‌تر جواب دادند: «آقا، شما خیلی عجله دارید، در نوبت است. هر وقت نوبتت برسد، چاپ می‌کنیم».

چه دردسرستان بدهم، روزها، ماه‌ها و سال‌ها گذشت و خبری نشد. یعنی حدود پنج سال آزارگار! این کتاب‌ها در بایگانی بود. دیگر طاقت مترجم تمام شد، یک‌روز رفت و گفت: «سروران عزیز، اصلاً این کتاب‌های مرا بدهید، بروم. ما نخواستیم».

- اختیار دارید، آقا مگر قرارداد را نخوانده‌اید؟ اگر می‌خواهید پس بگیرید، باید خسارت ما را بپردازید.

ناله‌ی مترجم برخاست و گفت: «رحم کنید، نویسندگان این دو کتاب در خلال این مدت هر دو مردند و رفتند، کاری نکنید که مترجم هم نزد آن‌ها برود!»

دست‌اندرکاران مدتی با هم مشورت کردند و بعد از چند روز پاسخ دادند: «بسیار خوب، ما به چاپ آن اقدام می‌کنیم و ظرف همین یکی دو ماه آماده می‌شود، ولی یک شرط دارد!»

مترجم با ترس و لرز پرسید:

- چه باشد؟

- شما باید از یکی از این کتاب‌ها صرف نظر کنید.

مترجم با تعجب پرسید: چه طور؟ چه طور صرف نظر کنم؟

- یعنی، بیایید قرارداد یکی از این کتاب‌ها را فسخ کنید، در عوض ما کتاب دیگر را خیلی زود چاپ و منتشر می‌کنیم و می‌دانید که


حق‌الترجمه، آن هم خیلی بالاست، نقداً به شما می‌پردازیم.

آقای هالو مدتی هاج و واج ماند، نمی‌فهمید موضوع چیست، خبر نداشت که الان کلاهی به بزرگی کوه دماوند بالای سرش در نوسان است! با همان خوش‌نیتی ساده‌لوحانه، پیش خودش حساب کرد که چه اشکالی دارد، این کار را قبول می‌کنم، اقبالاً یک کتاب را نجات می‌دهم و بعد آن دیگری را می‌برم جای دیگر، این بود که گفت: «حاضر، اما کدام کتاب را؟» آقایان آن کتاب خیلی مشکل را که به‌راستی باعث کسالت و بیماری مترجم شده بود، نشان دادند! که این مشکله را صرف نظر کنید، آن آسان را برایتان درمی‌آوریم.

این قاطر چموش لگدن از آن من، این گریه‌ی ملوس و قشنگم از آن تو! مترجم برای آن که خودش را خلاص کند، قبول کرد. قرارداد فسخ شد و بعد از پنج سال ترجمه‌های آن کتاب را به ضمیمه‌ی خود کتاب پس دادند. مترجم به خانه آمد و هنوز در رویای خود با دستمزد ترجمه‌ی که برای آن کتاب آسان می‌خواهند بدهند در خواب و خیال بود که ناگهان در مطبوعات متوجه یک آگهی شد:

«یک کتاب تازه از همان سازمان به‌زودی به بازار عرضه می‌شود». این کتاب چی بود؟ این کتاب همان کتاب بسیار دشوار آقای مترجم بود که به‌نام مترجم دیگری همان سازمان منتشر می‌کرد! حالا بگذریم که تمام ترجمه‌های او را مورد استفاده قرار داده بودند، خب، این که چیزی نیست، اما یک جوانمردی به خرج داده بودند، نام کتاب را مختصری تغییر داده بودند، توجه کنید که نویسنده‌ی کتاب همان شخص اولی بود. نام ترجمه‌ی آقای هالو، یعنی عنوان کتاب مثلاً: باخترشناسی بود، آن‌ها نام کتاب را کرده بودند، غرب‌شناسی. خوب جای شکرش باقی‌ست که اقبالاً این بزرگواری را کرده بودند. خوب دقت کنید: عالی‌جناب قاضی همان سازمان، همان کتاب را از همان نویسنده بعد از پنج سال معطلی به‌نام مترجم دیگری منتشر کرده است. از ما گذشت، ولی زمانه را ورق و دفتری و دیوانی‌ست. ■

**امیرکبیر منتشر می‌کند:**  
«مجموعه فرهنگ دینی و اندیشه سیاسی»



زیر نظر  
دکتر پیمان متین  
محمد دهلشتی اخوان

۱- شرق‌شناسی  
نوشته ادوارد سعید  
ترجمه لطفعلی خنجی

۲- دموکراسی‌های آسیایی  
نوشته آنتین زروانی  
نوشته مسعود جلالی مقدم  
۱۰- گزیده آثار توبین بی  
نوشته فردریک تاملین  
ترجمه محمدحسین آریا

**بسمه تنالی**



شماره: ۱۷۶۹  
تاریخ: ...

**مؤسسه انتشارات امیرکبیر**

**قرارداد ترجمه**

این مؤسسه انتشارات امیرکبیر با مدیریت حضرت‌الله فقیری همدانی که مینبذ مؤسسه نامیده می‌شود از یک طرف و آقای فرید جوهرخاک دارای شناسنامه شماره ۳۱۲۵۷ صادره از بخش ۸ تهران بهنامی، خیابان ایبانه کاشانی، شهر زیبا، شهرک بهاران فاز ۲ پلاک ۶۶ تلفن: ۴۱۱۳۴۴ که از این پس، مترجم نامیده می‌شود از طرف دیگر درباره ترجمه چاپ کتاب: «تاریخ مودمان عرب عنوان و نام نویسنده کتاب به زبان اصلی: The History of Arab» با عنوان ترجمه فارسی - تاریخ مودمان عرب که از این پس اثر نامیده می‌شود، قراردادی به شرح زیر منعقد می‌شود:

مترجم می‌پذیرد که متن کامل اثر را شخصاً از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کند و در برابر اصل رسید و با هماهنگی مدیریت گروه تاریخ، مؤسسه تحویل هدفه منظور از ترجمه کامل اثره ترجمه دقیق تمام متن به‌علاوه فهرست‌ها و یادداشت‌ها و شرح تصاویر و تمام ملاحظات آن است به فارسی درست و رسا و با رعایت شیوه‌نامه نگارش و نقطه‌گذاری مؤسسه، به‌صورت ماشینی شده یا با خط خوانایی که برای حروفچینی مناسب باشد نه به‌شکل ترجمه آزاد یا فقط به‌نقط و

**بسمه تنالی**



شماره: ۳۳۳  
تاریخ: ۱۳۸۰ / ۸ / ۲۴

**مؤسسه انتشارات امیرکبیر**

**قرارداد ترجمه**

این مؤسسه انتشارات امیرکبیر با مدیریت حضرت‌الله فقیری همدانی که مینبذ مؤسسه نامیده می‌شود از یک طرف و آقای فرید جوهرخاک دارای شناسنامه شماره ۳۱۲۵۷ صادره از بخش ۸ تهران بهنامی، خیابان ایبانه کاشانی، شهر زیبا، شهرک بهاران فاز ۲ پلاک ۶۶ تلفن: ۴۱۱۳۴۴ که از این پس، مترجم نامیده می‌شود از طرف دیگر درباره ترجمه چاپ کتاب: «تاریخ مودمان عرب عنوان و نام نویسنده کتاب به زبان اصلی: The History of Arab» با عنوان ترجمه فارسی - تاریخ مودمان عرب که از این پس اثر نامیده می‌شود، قراردادی به شرح زیر منعقد می‌شود:

مترجم می‌پذیرد که متن کامل اثر را شخصاً از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کند و در برابر اصل رسید و با هماهنگی مدیریت گروه تاریخ، مؤسسه تحویل هدفه منظور از ترجمه کامل اثره ترجمه دقیق تمام متن به‌علاوه فهرست‌ها و یادداشت‌ها و شرح تصاویر و تمام ملاحظات آن است به فارسی درست و رسا و با رعایت شیوه‌نامه نگارش و نقطه‌گذاری مؤسسه، به‌صورت ماشینی شده یا با خط خوانایی که برای حروفچینی مناسب باشد نه به‌شکل ترجمه آزاد یا فقط به‌نقط و